



## در گرامیداشت خدمات فرهنگی و ارزنده

### استاد مرتضی حسینی دهکردی

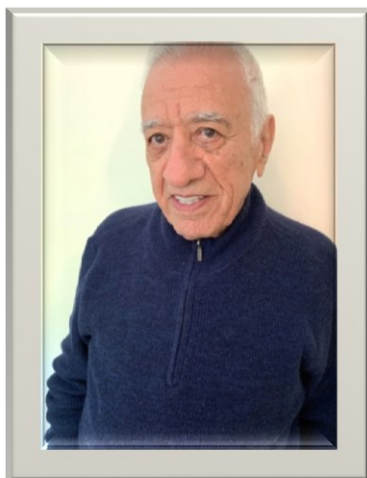
استاد مرتضی حسینی دهکردی، از فرهنگیان خدمتگزار، از نویسندگان ایرانیکا و صاحب تالیفاتی گرانقدر در زمینه تاریخ فرهنگ و موسیقی ایران است. صداقت و ایران دوستی این محقق ارجمند با نوشته های تحقیقی او عجیب است. مقاله های استاد دهکردی که تاریخ و سیر موسیقی ایران در دهه های گذشته و دوران رونق و شکوفایی موسیقی را بررسی کرده اند، گواه سلیقه، حوصله و دقت تحقیق و جستجوگری در منابع متعدد است.

به راستی می توان آثار جذاب و خواندنی مرتضی حسینی دهکردی را مصداق بارز این حقیقت دانست که "آنچه با لذت نوشته شود، با لذت خوانده می شود".

فرصت را غنیمت شمرده، در این شماره مروری خواهیم داشت بر زندگی و آثار پربار این محقق ارجمند. با آرزوی سلامتی برای استاد عزیز و قدردانی از همراهی این بزرگوار با فصلنامه مطالعات فرهنگی آرمان.

## با آرزوی طول عمر و سلامتی برای محقق و همکار ارجمند

دکتر ساموئل  
دیان



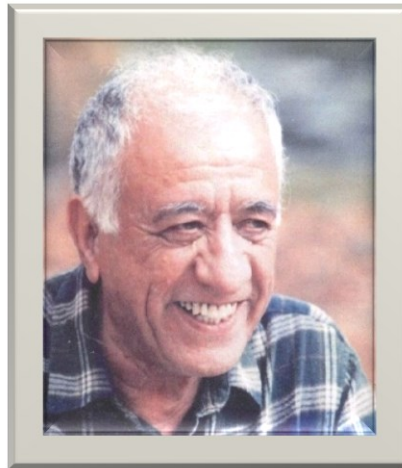
## زندگی و آثار

### استاد مرتضی حسینی دهکردی

مرتضی حسینی دهکردی در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در شهر کرد (چهار محال) تولد یافت. وی پس از انجام دوران آموزش ابتدائی و متوسطه در شهر کرد و اصفهان، تحصیلات خود را در دانشکده کشاورزی کرج به اتمام رسانید و به عنوان معلم در دانشسرای کشاورزی ساری به کار اشتغال ورزید...

در سال ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیل به ژاپن رفت. در مراجعت، به ترتیب سرپرستی مرکز آموزش کشاورزی مازندران، مرکز آموزش کشاورزی گیلان و مدیریت کل آموزش کشاورزی وزارت فرهنگ را به عهده گرفت. در زمان وزارت زنده یاد بانو دکتر فرخ رو پارسای، مجری طرح های عمرانی وزارت آموزش شد.

از آنجا که در آن ایام، ادارات وزارت آموزش و پرورش با نیازمندی های رو به توسعه مملکت هم آهنگی نداشت، وی بر آن شد تا با تصویب قانونی در مجلس شورای ملی، موسسه مدرن و مجهزی به نام «سازمان نوسازی مدارس» و کارخانه بزرگی به نام صنایع آموزشی به وجود آورد که پس از سه سال دوندگی و تلاش بی وقفه، قانون ایجاد موسسات فوق به تصویب رسید و این موسسات به کار پرداختند؛ موسسات بزرگی که در مدرنیزاسیون مملکت نقش کارسازی ایفا نمودند و هنوز هم به کار ادامه می دهند. دهکردی در سال ۱۳۵۶ از کارهای دولتی بازنشسته شد. چند ماهی در کرمان، یک بنیاد فرهنگی را اداره کرد، چندی نیز سرپرستی یک مدرسه بین المللی را در اکسفورد انگلستان به عهده گرفت و سرانجام از سال ۱۳۵۸ به آمریکا مهاجرت کرد و مانند همه مهاجران برای گذران زندگی به کارهای گوناگون پرداخت.



دهکردی از کودکی شیفته رشته ادبیات فارسی و موسیقی ایرانی بود و با تماس با هنرمندان بزرگ و ارتباط معنوی یا بوسیله نامه و یا تلفنی، شرح احوال و تجربه و تحلیل آثار آنها را تهیه کرد و در تالیفات متعدد خویش انتشار داد.

از سال ۱۹۹۷ میلادی با معرفی فرزانه ارجمند، غفور میرزائی، وی به جرگه نویسندگان دانشنامه ایرانیکا پیوست و شرح حال بزرگان موسیقی و ترانه سرائی ایران را برای دانشنامه مزبور تهیه کرد که بسیاری از مقالات او در ایرانیکا انتشار یافته است.

از دهکردی کتب و مقالات بسیار به جا مانده که از جمله آنها می توان به آثار زیر اشاره داشت: الف: شرح حال و تحلیل آثار بزرگان موسیقی معاصر ایران در ۶ جلد که چهار جلد آنها به نام «هزار آوا» تاکنون انتشار یافته و دو جلد دیگر در دست انتشار می باشد.

ب: در گذر زمان: نگاهی کوتاه به برخی مسائل اجتماعی، فرهنگی، ادبی و هنری ایران در دوران معاصر در ۶۰۰ صفحه.

ج: زندگی و تحلیل آثار برخی از شعرای نامدار معاصر ایران در ۳۰۰ صفحه.

د: ۶ جلد کتاب های درسی برای دبیرستان ها و دوره های راهنمایی تحصیلی مدارس ایران.

ه: حدود ۱۰۰ مقاله انتشار نیافته در زمینه های گوناگون فرهنگی، هنری و اجتماعی.

و: گزارش شرح سفر به ژاپن در ۱۵۰ صفحه.

ضمناً در ۳۰ سال اخیر بسیاری از مقالات این نویسنده در نشریات معتبر فارسی زبان آمریکا و جرائد معتبر ایرانی به چاپ رسیده است.



**فشرده فعالیت های علمی و  
اداری**

**استاد مرتضی حسینی  
دهکردی**

**غفور میرزایی**

در فرصت ارزنده ای که فصلنامه وزین آرمان برای قدردانی از استاد مرتضی حسینی دهکردی فراهم آورده، مختصری پیرامون این دوست گرانقدر می نویسم.

دهکردی متولد سال ۱۳۰۸ خورشیدی در شهر « دهکرد» در استان اصفهان است. او تحصیلات ابتدائی را در دهکرد و متوسطه را در اصفهان به پایان رساند و در سال ۱۳۲۹ در کنکور دانشکده کشاورزی کرج قبول شد.

دوستی من با دهکردی از سال ۱۳۳۰ که من وارد دانشکده کشاورزی کرج شدم آغاز گردید. دهکردی به شعر و ادبیات علاقه داشت و من هم بی علاقه به ادبیات نبودم. یادم می آید که در همان هفته های اول ورودم به دانشکده شعری سروده بودم که برای دهکردی عزیز خواندم و مورد توجه او قرار گرفت. به من گفتند این شعر را بفرست به روزنامه ها چاپ کنند. گفتم من کسی را نمی شناسم. گفت اگر بخواهی بده به من تا بدهم چاپ کنند. شعر را به او دادم و پس از سه چهار روز او روزنامه ای را به من داد که شعرم در آن چاپ شده بود.

به هر صورت، این دوستی و ارتباط در دوران دانشکده بسیار محکم و گرم بود و بعد از دانشکده نیز از کار یکدیگر بی خبر نبودیم. اتفاقاً در دوران دانشکده ما در گرماگرم مسئله ملی

شدن صنایع نفت و رویدادهای پر خاطره آن بودیم و درگیری دانشجویان دانشکده ها در برخی از ماجراها به ژرفتر شدن ارتباط دوستان همفکر می انجامید.

به یاد دارم که دوست عزیزم مهندس مرتضی دهکردی پس از فارغ التحصیلی از دانشکده به عنوان دبیر کشاورزی در مدرسه کشاورزی ساری استخدام شد و سال بعد برای تحصیل تخصصی در رشته برنجکاری بورس تحصیلی برای یک سال و نیم تحصیل در کشور ژاپن به او داده شد. در مراجعت به کار دبیری و تعلیم کشاورزی در همان مدرسه ساری ادامه داد و پس از دو سال دیگر به ریاست آن مدرسه رسید.

در سال ۱۳۴۲ استاد دهکردی به ریاست دانشسرای کشاورزی گیلان منتقل شد. در این دانشسرا نیز استاد دهکردی دست به فعالیت های بهسازی در شیوه تدریس و اداره آنجا زده بود که در بازدید وزیر فرهنگ و آموزش (خانم پارسا) مورد توجه خاص قرار گرفت. دهکردی به سمت مدیر کل آموزش کشاورزی وزارت آموزش و پرورش به تهران منتقل شد. در این مقام استاد مرتضی دهکردی ضمن رسیدگی به کمبودها و برای رفع نقایص مدارس کشاورزی کشور به عضویت «شورای بررسی تهیه کتاب های درسی» (که ریاست آن با آقای جهانگیر شمس آوری معاون وزارت آموزش و پرورش بود) درآمد و ۱۰ جلد کتاب برای مدارس کشاورزی کشور نوشت.

بررسی ها و مطالعات استاد دهکردی در مورد کمبودهای آموزشی مدارس کشور سبب شد که در کنفرانس آموزشی سالانه در سال ۱۳۵۶ به دستور وزیر آموزش و پرورش موقت (آقای دکتر هوشنگ شریفی) آقای دهکردی شخصاً در کنفرانس شرکت و تلاش کنند که این کمبودها از سوی شورا در قطعنامه نهایی و به تصویب برسد. استاد حسین دهکردی با ارائه اعداد و ارقام دقیق از تعداد محصلین و معلمان و تعداد کلاس های مدارس، به عنوان اعتبارات لازم با فرصت زمانی لازم جهت رفع این کمبودها را به جلسه ارائه نمود که مورد قبول و تصویب و تأیید شرکت کنندگان در جلسه قرار گرفته، تصویب و در قطعنامه نهایی گنجانده شد. ولی بعداً معلوم شد که آنرا از قطعنامه حذف کرده اند! این تغییر در قطعنامه سبب دلسردی استاد دهکردی و اندیشه بازنشستگی زودرس او شد.

در سال ۱۳۵۶ هنگام وزارت آقای منوچهر گنجی، آقای دهکردی در مقام مدیر کل آموزش و پرورش خراسان به مشهد اعزام می گردد. در مدت چند ماهی که آقای دهکردی به مشهد می-

رود موفق می شود که با توافق آقای ولیان استاندار و نایب التولیه آستان قدس رضوی تعدادی از زمین های متعلق به آستان قدس را برای ساختن مدرسه به مالکیت وزارت فرهنگ درآورد.

استاد مرتضی دهکردی هنوز در مشهد بود که درخواست بازنشستگی او به تصویب رسید. او به قصد رفتن به آمریکا و پیوستن به همسر و سه فرزند خود مشغول جمع و جور کردن زندگی شخصی خود شد. در این هنگام یک بنیاد خیریه در کرمان به نام «بنیاد فرهنگی آرشام» به او پیشنهاد کار نمود و استاد دهکردی روی آشنائی با رئیس قبلی آن، پیشنهاد را پذیرفت.

اتفاقاً در همین «بنیاد» است که استاد با یک داستان شگفت انگیز روبرو می شود. دوران گشایش مالی و شکوفائی کشور و خرید نیازمندی های مردم است و دهها کشتی در بندرعباس مشغول تخلیه بار هستند. گمرک بندرعباس دارای انبارهای لازم برای نگهداری سالم اقلام وارداتی نیست. وزارت راه برای حمل فوری این کالاها به نقاط مختلف کشور دست به خرید ۲۰۰۰ کامیون هیجده چرخه و ۴۰۰۰ تریلی به مبلغ دو میلیارد دلار می زند. کامیون ها و تریلی ها که وارد می شوند متوجه می شوند که در کشور راننده مناسب وجود ندارد، لذا با زحمتی دو هزار راننده از کشور پاکستان و کره جنوبی استخدام می کنند. وقتی راننده ها استخدام می شوند و می آیند، متوجه می شوند که جاده های ایران برای رفت و آمد این کامیون ها و تریلی ها مناسب نیست. لذا آنها نیز در کنار بسیار اشیاء وارداتی دیگر در بیابان های خشک و سوزان بندرعباس زیر آفتاب و باد و توفان مورد دستبردهای دیگر قرار می گیرند.

البته بنیاد فرهنگی آرشام به دلیل نزدیکی به بندرعباس و نبود گردنه های باریک و پل های مناسب تا کرمان ۲۰۰ دستگاه از این کامیون ها را برای کارهای خود خرید و مورد بهره برداری قرار داد.

این نویسنده از داستان خرید ۲۰۰۰ کامیون و ۴۰۰۰ تریلی در شرایطی که نه راننده داریم و نه جاده به یاد داستان مردی افتادم که «مناری» پیدا کرد که بدون اندازه گیری طول و عرض منار و خانه خود، منار را از خانه برد تا آن را آنجا جا بدهد. منار جا نمی گرفت، آنقدر فشار داد که منار خرد و خانه نیز ویران شد!

بهر صورت استاد پس از مدت کوتاهی کار در بنیاد فرهنگی آرشام استعفا داد و به انگلستان رفت تا از آنجا پس از دیدار بعضی از دوستانش عازم آمریکا گردد و به همسر و فرزندانش ملحق شود. تصادفاً در انگلستان یکی از دوستانش به نام «عرب اوف» از او تقاضا کرد که مدرسه

ای را که او در اکسفورد برای تحصیل محصلین ایرانی و عرب برای پایان رساندن کلاس پایانی متوسط و آماده شدن برای قبولی در دانشگاه اکسفورد راه انداخته، اداره کند. استاد دهکردی پذیرفت. پس از یک دوره سه ماهه اداره دوره تابستانی این مدرسه آقای دهکردی استعفاء داد و به سوی ماکزویل تنسی در آمریکا و پیوستن به خانواده راهی شد.

بی تردید فعالیت های این استاد عزیز در آموزش کشاورزی و جهت برطرف کردن نیازهای دانشجویان و نقایص مدارس در طی خدمات او در وزارت آموزش و پرورش قابل تمجید است ولی آنچه حیرت مرا در مورد این دوست عزیز صد افزون کرد، پس از مشاهده کتاب «هزار آوا» در سال ۲۰۰۹ بود.

من نمی دانستم که استاد مرتضی حسین دهکردی تا این حد باور نکردنی آگاهی و اطلاعات در موسیقی ایرانی دارد و من در این مدت دوستی طولانی از آنها بی خبر بودم. شگفت انگیزتر آنکه بیشتر این آهنگ ها را هم به صورت سی دی و نوار در بایگانی خود دارد. هر صفحه کتاب را که می خواندم بر شگفتی ام افزون می گردید.

کتاب «هزار آوا» آنچنان مرا از آگاهی های استاد دهکردی شگفت زده کرد که با علاقه شروع به خواندن آن کردم. من می دانستم که این دوست عزیزم اهل شعر و ادبیات فارسی است، ولی کتاب «هزار آوا» به من نشان داد که او در شناخت موسیقی ایرانی نیز ید طولایی دارد و با جمع آوری «آهنگ ها و ترانه های ماندگار» زیر ۶۳ عنوان در ۲۰۶ صفحه، دلایل اهمیت این ترانه ها و سراینده شعر و آهنگساز آنها را معرفی کرده است. این ترانه ها از سرود «ای ایران، ای مرز پر گهر» آغاز می گردد و با «به رهی دیدم برگ خزان» پایان می یابد.

بخش دیگر به «موسیقی گل ها» اختصاص دارد که آقای داوود پیرنیا زیر برنامه گل های رنگارنگ در هنرموسیقی ایرانی بوجود آورد. این بخش با بیان زندگی پیرنیا و زندگی و مشخصات هنری همه آهنگسازان و نوازندگان و خوانندگان همراه است و از صفحه ۲۶ تا ۲۲۶ ادامه دارد.

بخش سوم به مشهورترین نوازندگان در یک صد و پنجاه سال اخیر پرداخته است که از صفحه ۲۲۴ تا ۲۴۵ زندگی هفت نوازنده معروف را شرح داده است.

بخش چهارم به سه تار نوازان اختصاص دارد و بخش دهم به مشهورترین خوانندگان می پردازد.

بخش یازدهم از صفحه ۴۸۰ به آفرینندگان موسیقی مغرب زمین اختصاص دارد و تا صفحه ۵۰۱ ادامه دارد.

بخش سیزدهم مربوط به ترانه سرایی است که از صفحه ۵۴۱ آغاز می گردد و در صفحه ۵۰۶ پایان می یابد.

و آخرین فصل کتاب تا پایان کتاب که صفحه ۵۵۹ است به شاهنامه خوانی اختصاص دارد. البته کتاب هزار آوا پنج جلد است که من برای خلاصه کردن مقاله تنها به تفسیر جلد اول آن پرداختم.

بهر صورت استاد مرتضی حسین دهکردی در مقالاتی که در همین فصلنامه وزین آرمان تاکنون منتشر شده اند توان و آگاهی ادبی ژرف خود را نشان داده اند که در هر مورد می توان به تفصیل توضیح و تفسیر و معرفی نمود. من اعتراف می کنم که توان و آگاهی برای توضیح و تفسیر عمیق آنها را ندارم.

استاد با دانشنامه ایرانیکا نیز به خواست زنده یاد استاد یارشاطر همکاری کرده و سرگذشت موسیقی دان ها و ترانه سرایان ایران را به نگارش درآورده اند که تاکنون ۲۲ مقاله از آنها چاپ شده و هشتاد مقاله دیگر در دست ترجمه و انتشار است.

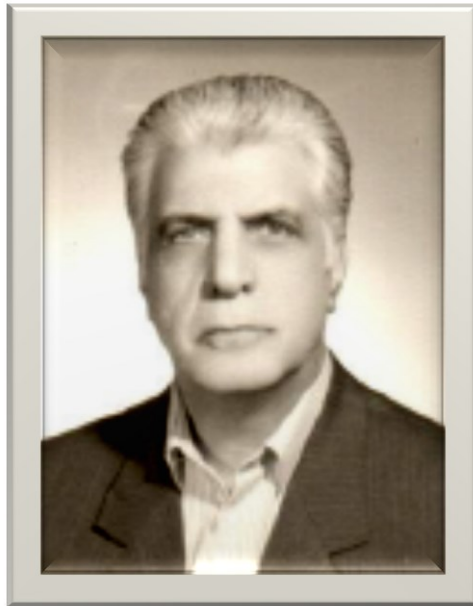
برای این دوست فرهیخته آرزوی سلامتی و شادمانی دارم.

غفور میرزایی

۲۵ ماه می ۲۰۱۹

لس آنجلس





**دوست دیرین:**

**مرتضی حسینی  
دهکردی**

**مجید جهانبانی**

چندی پیش، دوستی، جدیدترین شماره فصلنامه وزین مطالعات فرهنگی آرمان را که به همت بنیاد فرهنگی آرمان و به سردبیری فرهیخته بانو شیریندخت دقیقیان منتشر می شود به من داد که حاوی مقاله جالب توجهی از دوست دیرینه ام مهندس مرتضی حسینی دهکردی بود.

هیچ نعمتی مخصوصاً در دوران پیری دلپذیرتر از یاد دوران جوانی و دوران تحصیل نیست. مرتضی عزیز یکی از همشاگردان من در دانشکده کشاورزی کرج بود که دوره دانشکده را با هم به پایان رساندیم. دوست عزیزم مرتضی اینک در استان تنسی آمریکا اقامت دارد. با وجود دوری از یکدیگر ما مرتباً با تلفن و مکاتبه با هم در تماس هستیم و من همواره از دانش و آگاهی های بسیارش بهره مند می شوم.

تحصیل دانشگاهی ما مربوط به سال های ۳۰ شمسی است. دورانی که باید آن را آشفته ترین دوره های تاریخ اخیر ایران به شمار آوریم. اوج قدرت توده ای ها با نوعی عقاید چپ روی و جهان وطنی، ظهور قدرت مطلق مصدق السلطنه در ایام نخست وزیری و اشاعه روح وطن پرستی و ایجاد یک نوع هیجان ملی. در آن اوقات بیشتر وقت محصلین ما به جر و بحث های طولانی سیاسی و حتی زد و خوردهای جدی منتهی می شد. یاد دارم که مرتضی همیشه با متانت

و آرامشی مخصوص وارد بحث‌ها می‌شد. کلام او همیشه پخته بود و بر الفاظ و لغات تسلط بسیار داشت.

پس از طی دوره دانشگاهی او بیشتر به استادی و آموزگاری علاقه مند بود. در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ تصدی دو باب مراکز آموزشی کشاورزی استان‌های مازندران و گیلان را که به وسیله اصل چهار درست شده بود، به عهده داشت و کم و بیش مشاور فعالیت‌های آن سازمان بود.

او در سال ۱۳۳۲ دبیر دانشسرای ساری بود. بیشتر فعالیت‌های مرتضی در حقیقت مربوط به وزارت آموزش و پرورش بود و وزرای آن وزارتخانه همه با توجه به شایستگی او به خدماتش توجه مخصوص داشتند.

آنچه که بیش از هر چیز درباره مرتضی جالب توجه است، قدرت او در نویسندگی و علاقه خاص او به هنر موسیقی ایران است. مرتضی پنج جلد کتاب به نام «هزار آوا» نوشته و منتشر کرده است. در این کتب او به سرگذشت، آهنگ‌ها و ترانه‌های ماندگار و شرح احوال اساتید موسیقی و ترانه‌سرایی ایران پرداخته است.

در آمریکا زنده‌یاد «استاد احسان یارشاطر» از او خواسته بود که بخش تاریخی هنر موسیقی ایران را در دانشنامه ایرانیکا به عهده بگیرد که شایستگی مرتضی در این زمینه در خور توجه بسیار است.

در دوران خدمت در ایران او لحظه‌ای آرام نداشت. او ضمن خدمت با پشتکار بسیار نویسندگی را ادامه داد و بدون تعصب بود. نیک و بد افراد را مورد بحث قرار داد، هرگز گرد تملق و چاپلوسی نگشت. نوشته‌های او در باب دست‌اندرکاران جامعه ایران بود و حتی مقاله‌ی جالبی درباره روحانی بزرگ مرحوم راشد نوشته، همت او را در بیان حقایق آئین اسلام ستوده است.

نوشته خاصی از او که مخصوصاً مورد توجه من قرار گرفت، شرح حال هنرمند بزرگ خواننده، قمرالملوک وزیری است. قمر به دعوت پدرم سپهبد امان‌الله جهانبانی، به مشهد می‌رود تا با انجام چند کنسرت به ایجاد درآمدی برای بنیان‌گذاری آرامگاه فردوسی کمک نماید.

حکیم ابوالقاسم فردوسی با وجود اهمیت تاریخ‌ساز برای فرهنگ ایران، فاقد مقبره یا بنای یادبودی امروزی بود و ساختمان‌های کهنه موجود در خور احترام او نبود. مرتضی می‌نویسد در دوران حجاب زنان، آن‌هم در شهر مذهبی مشهد در نخستین شب کنسرت که در سالن شیر

و خورشید سرخ مشهد برگزار شد، سرلشکر جهانبانی مرد مقتدر آن زمان در میان حیرت تماشاچیان به روی صحنه می رود و در نهایت احترام و فروتنی دست های قمر را می بوسد و سپاسگزاری مردم خراسان را از حضور آن هنرمند بزرگ اعلام می دارد.<sup>۱</sup>

یکی از وقایع مهم و جالب توجه دوران خدمت او مربوط به سال ۱۳۵۰ شمسی است. وزیر وقت، زنده یاد خانم دکتر فرخ رو پارسای او را برای شرکت در یک جلسه مهم دعوت می-

<sup>۱</sup> آرمان: این بخش از نوشته استاد دهکردی به نقل از مقاله مذکور در آرمان شماره ۴ از این قرار است. کل مقاله آقای دهکردی در مورد آرامگاه فردوسی را در تارنمای آرمان در این لینک می یابید:

<http://armanfoundation.com/2017/10/27/articlede/>

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی که سرلشکر امان الله میرزا جهانبانی (سپهبد آینده) از امرای برجسته ارتش که فرماندهی سپاه شرق ایران به مرکزیت مشهد را عهده دار بود و در نهایت قدرت و کفایت، نظم و آرامش کم نظیری در بخش های بزرگی از ایران برقرار کرده بود، بر آن شد که برای کمک به ساختمان آرامگاه فردوسی، از قمرالملوک وزیری، دعوت کند تا چند کنسرت بزرگ در مشهد برگزار نماید. قمرالملوک، خواننده بزرگ، در آن سال ها در اوج شهرت و افتخار و موفقیت به سر می برد. قمر در نهایت خوشحالی، دعوت امان الله میرزا را پذیرفت و با وجود دوری و بدی راه ها و مخاطرات سفر در آن ایام، به همراه اعضای ارکستر خود به سرپرستی استاد مرتضی نی داوود (۷) به مشهد رفت و در میان استقبال بی نظیر مردم هنردوست مشهد، چهار شب کنسرت در محل سالن شیر و خورشید سرخ برگزار نمود.

در نخستین شب، سرلشکر جهانبانی در میان بهت و حیرت همگان به روی صحنه رفت و در برابر شگفتی صدها تماشاچی، در نهایت احترام و فروتنی، دست های قمر را بوسید و بدین وسیله، سپاسگزاری خود و مردم خراسان را از حضور این هنرمند برجسته اعلام داشت. خوانندگان محترم این نوشته قطعاً به ابعاد فرهنگی و اجتماعی این سنت شکنی و حرکت شجاعانه سرلشکر جهانبانی در حدود ۹۰ سال پیش در ایران، آن هم شهر مشهد، توجه دارند. در این حرکت معنادار در یک مجلس بزرگ رسمی، چند منظور زیر مورد توجه جهانبانی بود:

۱- ستایش از موسیقی ایرانی، هنر والا و قابل احترامی که قرن ها زیر ستم ریاکاران و کوتاه نظران بود و به باور عوام، اشتغال به موسیقی حرفه ای، زشت و ننگین به شمار می آمد.

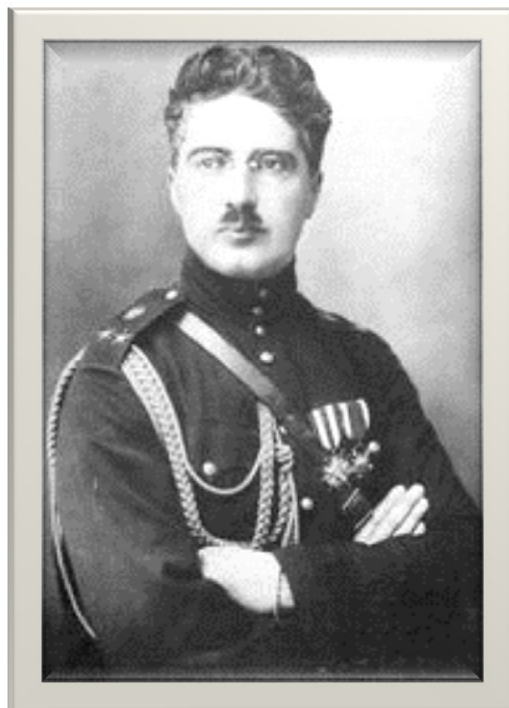
۲ - ستایش از زن ایرانی به عنوان نیمه ای از جامعه که ۱۴۰۰ سال به عنوان موجودی زبون، کمترین حق و حقوقی در زندگی نداشت و اینک سرداری بزرگ در برابر او سر تعظیم و تکریم فرومی آورد.

۳ - تشویق و ترغیب جامعه به کمک برای احداث آرامگاه فردوسی، زنده کننده هویت ملی ایرانیان.

به نوشته عبدالرحمن فرامرزی، نویسنده بزرگ، درآمد حاصله از این کنسرت ها بیش از ۴۰۰۰ تومن شد که برای آن ایام، رقم کاملاً قابل توجهی به شمار می رفت و در اختیار انجمن آثار ملی قرار گرفت

قمر، کمترین دستمزدی بابت این سفر دریافت نکرده، حتی هزینه رفت و برگشت خود و همراهان را شخصاً پرداخت نمود. تنها هدیه ای که قمر پذیرفت، قالبچه ای نفیس بود که عمواوغلی، یکی از تولیدکنندگان مهم فرش خراسان به سفارش جهانبانی بافت.

سپهبد امان الله میرزا جهانبانی - قمرملوک وزیری



نمایند، ضمناً گفته بودند که قرار است در آن جلسه در باب تاسیس یک باب مدرسه حرفه ای در بهکده جذامیان بجنورد که به نام دکتر راجی وزیر وقت بهداشت به بهکده راجی مشهور شد،

گفتگو شود. در جلسه برای اولین بار مرتضی با مدیر عامل بهکده جذامیان دکتر سیادت آشنا می شود. خانم فرخ رو به مرتضی ماموریت می دهد که با دکتر به بهکده رفته، از نزدیک مسائل آنجا را بررسی کند و مقدمه احداث آموزشگاهی را با توجه به اعتبار وزارت آموزش و پرورش فراهم نماید.

دو روز بعد با دکتر سیادت عازم مسافرت می شوند. مرتضی اقرار می کند که از حضور در بین جذامیان نگرانی داشته است. در دهکده پس از اقامت شبانه برای صبحانه عازم رستوران موجود می شوند.

او تعداد زیادی زن و مرد جوان و خوش صورت اروپایی را مشاهده می کند که همه به زبان فرانسه صحبت می کردند. دکتر سیادت آنها را به هم معرفی می کند. دکتر توضیح داد که سه سال قبل که کارهای ساختمانی اینجا در شرف انجام بود بر آن شدیم که تعدادی پزشک جراح، داروساز، رادیولوژیست و پرستاران تحصیل کرده برای خدمت در بهکده استخدام کنیم و مقرر شد که چند برابر حقوقی که وزارت بهداری می پردازد به آنها بدهیم و مزایای گوناگونی مانند دو ماه مرخصی سالیانه، خانه رایگان در حق آنها برقرار شود. اما متأسفانه علیرغم کوشش های بیشمار و آگهی در روزنامه ها هیچ ایرانی داوطلب خدمت نشد. ناچار به سازمان بهداشت جهانی مراجعه کردیم پس از مدتی نه چندان طولانی ۲۷ نفر پزشک، جراح و پرستار بدون دریافت حقوق از ایران حاضر شدند که برای مدت پنج سال خدمات لازم را به عهده بگیرند. خدمات دهکردی در راه اندازی و تثبیت فعالیت این مرکز مثمر ثمر بود تا این که حدود چهار ماه پیش از بازدید شهبانو فرح از بهکده ماموریت جدیدی به این داده شد و از منطقه رفتند.

شهبانو فرح سرانجام از بهکده بازدید نمود. هنگام ورود شهبانو همه به استقبال می آیند، ناگهان زنی جذامی که بیماری او متوقف شده ولی صورت او را در هم شکسته بود، پیش آمده و شهبانو را در آغوش می گیرد و چند بار صورت او را می بوسد. شهبانو امتناعی نشان نمی دهد، بلکه بدون کمترین واکنش در میان یک دنیا شگفتی دیگران چند بار صورت بیمار را می بوسد.

مرتضی درباره ایلات ایران مقالات بسیار نوشته، ولی طبعاً به سرزمین اصلی خود بختیاری و به تاریخ آن دیار توجه مخصوص کرده است. نوشته او به عنوان سرزمین افسانه ای چهار محال بختیاری از بهترین و مستندترین نوشته هاست که درباره این ایل بزرگ تاریخی نوشته شده است. مقاله مهم دیگری درباره ایل قشقایی است که به حق قابل مطالعه است.

من اکثر نوشته های مرتضی را خوانده ام. فقط امیدوارم که با وجود مخارج سنگین چاپ او بتواند نوشته های پراکنده خود را به صورت کتاب هایی چند به چاپ برساند تا همگان از مطالعه آنها برخوردار شوند.

من و او بارها به هم گفته ایم که هر چند سرنوشت ما را به غربت کشانده ولی همچنان روح ما خدمتگزار ایران عزیز است.

**ما سفر بر گذشتنی گذرانیم**

**تا سفر ناگذشتنی بدر آید**

مجید جهانبانی - ویرجینیا

ماه می ۲۰۱۹ میلادی